ستاره‌ها افول می‌کنند

سیده زهرا برقعی

من می‌خواهم دیده شوم. تو می‌خواهی دیده شوی. آنها می‌خواهند دیده شوند... .
اصلاً «دیده شدن» و «مورد توجه قرار گرفتن» یکی از نیازهای اصلی و ذاتی همه ما آدم‌هاست. ما هیچ وقت دوست نداریم نادیده گرفته شویم یا در نظر دیگران منفور باشیم. همه تلاشمان را از صبح تا شب می‌کنیم تا محبوب باشیم و گرایش دیگران به ما حفظ شود، اما چگونه؟ حقیقت این است که یکی از دغدغه‌های اساسی انسان‌ها احترام داشتن نزد دیگران است، اما آیا درست است که همه هم و غم انسان همین باشد؟ آیا از همان ابتدای تاریخ، مردم به مدل مو و ریش‌شان اهمیت می‌دادند؟ از کی این اتفاق افتاد؟ آیا ما حق داریم از هر تیپ و مدل جدیدی که ارائه شد برای مورد توجه قرار گرفتن استفاده کنیم؟

*

از همان ابتدای تاریخ، انسان‌ها به متمایز بودن از یکدیگر اهمیت می‌دادند. معمولاً رئیس قبیله یا گروه، تعیین‌کننده نوع منش زندگی، نوع پوشش و نوع ارتباط با دیگر قبایل بود. در واقع در قبایل، همه‌کاره و مرجع افراد، همان یک نفر (یعنی رئیس گروه) بود. جوامع آن دوره، آن‌قدر ساده بودند که اعضای قبایل به شیوه سنتی خودشان راضی بودند و آن را لازم‌الاجرا می‌دانستند، اما کم‌کم افرادی در جوامع پیدا شدند که هرکدام حرفی برای گفتن داشتند؛ ادعاهای تازه، تفکرهای جدید، ایده‌های بکر و نو! البته «جدید بودن» به معنای خوب بودن و اجرایی بودن نبود؛ این را همه می‌دانستند، اما به مرور زمان، مردم شک کردند؛ به خودشان، به قوانین سنتی‌شان، به آداب و رسوم‌شان. اخباری که از دیگر جوامع و روش‌های زندگی آنها به گوششان می‌رسید، هوس «تجربه کردن» و تن به خطر سپردن را به سرشان انداخت. ارتباط انسان‌ها کم‌کم با جوامع دورتر و دورتر، بیشتر و بیشتر شد. معاملات اقتصادی و بازرگانی شکل جدیدی به خود گرفت و انواع و اقسام کالاها در سراسر دنیا رد و بدل شد؛ کالاهایی با رنگ‌های متنوع، اشکال جدید و کاربری‌های غیرتکراری.

دیگر یک نفر نبود که به دیگر افراد سرمشق بدهد و سایرین هم بی‌چون و چرا آن را بنویسند. مجموعه‌ای از افراد و گروه‌ها و سازمان‌های تازه تأسیس بودند که به قصد عالم‌گیر کردن محصولاتشان هزینه می‌کردند و داشتند به شیوه‌ای خاموش و یواشکی، آداب و رسوم و دستورات و قوانین جوامع را جهت‌دهی می‌کردند و مردم با تجربه کردن محصولات آنها احساس می‌کردند که در گذشته چه کلاه گشادی سرشان رفته که اجازه استفاده از محصولات دیگر جوامع را نداشته‌اند.

در این میان، «تبلیغات» گسترده شد. از مرزها فراتر رفت. تبلیغات، دیوارکوب کوچه‌ها و خیابان‌ها شد. تبلیغات، شعر بچه‌ها شد. تبلیغات، لالایی مادرها شد. تبلیغات بود که هدیه عیدی خانواده‌ها را تأمین می‌کرد. تبلیغات بود که چرخ تاریخ را می‌گرداند. تبلیغات بود که نان به دست آدم‌ها می‌داد تا از گرسنگی نمیرند!

*

من می‌خواهم دیده شوم و تو می‌خواهی دیده شوی... آنها می‌خواهند دیده شوند.
کم‌کم احساس برتری به سراغ انسان‌ها آمد. گویی کسانی که از محصولات بیشتری استفاده می‌کردند، از سایرین بالاتر بودند و شایستگی تصمیم‌گیری و الگودهی به جوامع را داشتند. الگوها شکل گرفتند و دقیقاً طبق خواسته سران تبلیغات، در جامعه پیاده شدند.
الگوها از مرزها گذشتند و نام «ستاره» به خود گرفتند. تکه‌کلام ستاره‌ها بر زبان مردم آمد. لباس ستاره‌ها، گران‌ترین و به روزترین لباس سال شد. مردم مشتاق بودند ستاره بعدی را که به آنها معرفی می‌شود، بشناسند. دیگر خبری از آن آداب و رسوم سنتی و قدیمی نبود. کسی دیگر شعرهای محلی و بازی‌های کهن را دوست نداشت. دیگر ریش سفیدها و بزرگترها اعتباری در جمع نداشتند. همه چیز دست ستاره‌ها بود؛ هرچه ستاره بگوید، هرچه ستاره بپوشد، هرچه ستاره بخواند، هرچه ستاره دوست داشته باشد... .
در قدیم آداب و رسوم و فرهنگ باعث تمایز جوامع از یکدیگر بود. انسان‌ها با باورهایشان به همدیگر معرفی می‌شدند و منش زندگی و تیپ ظاهری‌شان، معرف باورها و اعتقادهایشان بود، اما بحث دهکده جهانی که پیش آمد، همه چیز عوض شد. مردم منتظر می‌ماندند تا ببینند رنگ سال چیست؟ مد مو و ریش، این‌بار چگونه است. امسال باید لباس را زیر شلوار بگذارند یا روی شلوار. شلوار گشاد باشد یا تنگ. کفش‌ها نوک‌تیز باشد یا نوک‌گرد.

و خلاصه آدم‌ها یادشان رفت که باورها و اعتقاداتشان چه می‌گوید. مردم فقط می‌خواستند دیده شوند. انگار که دیده شدن یعنی احترام داشتن! انگار که دیده شدن یعنی محبوبیت داشتن!
ستاره‌ها یکی یکی افول کردند و تازه بعضی‌ها یادشان افتاد که در بین راه، جایی همین اطراف، سرمایه عظیم و گران‌بهای فرهنگشان از لای انگشتانشان سر خورده و افتاده، ریش سفیدهایشان در غربت جان داده‌اند، آن لباس زیبا و ساده سنتی‌شان به کل از مد افتاده و ستاره‌های حقیقی آسمان باورهایشان نادیده گرفته شده است. همان ستاره‌های حقیقی که بهترین و کامل‌ترین برنامه‌های زندگی را می‌شد از آنها گرفت و چه‌قدر جایشان در این دهکده جهانی خالیِ از صمیمیت، خالیست